نقل قول

## بزرگوارانه از گذشته می‌گذریم

مرحویی دعایی وقتی کارش را در اطلاعات شروع کرد، نگاهش به آینده بود و نه گذشته. خودش گفته بود: خط قرمز بر گذشته‌ها می‌کشیم. هیچ پیش‌داوری نمی‌کنم. هیچ‌کس را متهم نمی‌کنیم. اگر بخواهیم بکاویم در گذشته‌های افراد خیلی چیزها می‌توانیم به‌دست بیاوریم ولی انسانی و اسلامی برخورد می‌کنیم. بزرگوارانه از گذشته می‌گذریم. گذشته‌ها گذشته (ببینم حالا چه می‌کنم). شعری اســـت مال حمید مصدق ظاهر. دوستان روشنفکر شاید خاطرشان باشد که:

می‌توان بر درختی تهی از بار زدن پیوندی
می‌توان در دل این مزرعه خشک و تهی بذری ریخت
می‌توان از میان فاصله‌ها را برداشت
دل من با دل تو هردو بیزار از این فاصله‌هاست
چه کسی می‌خواهد من و تو ما نشویم خانه‌اش ویران باد!
من اگر ما نشوم تنهایم تو اگر ما نشوی خویشتنی
من اگر برخیزم تو اگر برخیزی همه برمی‌خیزند
تو اگر بنشینی من اگر بنشینم چه‌کسی برخیزد؟
چه‌کسی با دشمن بستیزد پنجه در پنجه هر روبه آویزد؟
حرف را باید زد درد را باید گفت
سخن از بهر من و جور تو نیست
سخن از متلاشی‌شدن دوستی است
و عبث بودن پندار سرورآور مهر

مسئله، مسئله سرنوشت است. یک انقلاب مطرح است. اگر نیاییم با هم تفاهم بکنیم اگر نیاییم با هم صمیمی باشیم و دردهایمان را به‌هم بگوییم، آنطوری که هســـتیم خودمـــان را به همدیگر بشناســـانیم، اگر به ایمان و آرمان هم اعتقاد نداریم از یک وجه مشترک و آن شرف و آزادگی برخوردار باشیم. اگر اینطور باشیم خیلی زود می‌توانیم مشکلات را از بین برداریم.

نقل قول

## نگاه بدون پیش‌داوری

نگاه بدون موضع‌گیری و پیش‌فـــرض به آدم‌ها از خصایص و خصائل مرحوم دعایی بود. مرحوم در همین سخنرانی اعتقادش به این موضوع را چنین توضیح می‌دهد: ما اصل را بر این می‌گذاریم که همه شما برادران پاک، عزیز نازنین، معتقد، مخلص خوب امیدساز و آینده‌ساز این جامعه هستید و ما با این دید با شما شروع می‌کنیم به طریقه‌ای که بر اینجا حاکم بوده احترام می‌گذاریم. مســـئله شوراها را احترام می‌گذاریم ولی بپذیرید که در این کشـــور انقلاب شده و انقلابمان انقلاب اسلامی است. این توده‌ها خون داده‌اند و با خون خودشان جمهوری اسلامی را تأسیس کرده‌اند و باید لزوما در این مسیر و در این جهت گام برداریم. این را بپذیرید اگر در این خط بودیم همه با هم هستیم. اگر اینطور درک کردیم این مسئله نخواهد بود که امروز این معمم است و این کلاهی، این زلفی است، این ریش‌تراشیده است. این زن است و آن مرد اســـت. آن حجاب دارد آن هنوز به حجابش نرسیده. این مسائل نخواهد بود. مسئله انقلابمان مطرح است. خون شهیدان مطرح است. این مسائل مطرح است... هیچ پیش‌داوری نمی‌کنیم. هیچ قضاوتی از پیش نداریم. هنوز تجربه نداریم. هنوز در درست به‌هم نرسیده‌ایم. هنوز گاهی از دوستانی که خیلی عجولانه دور ما جمع می‌شوند بعضی از آن دور می‌گویند، نگاه کن ببین باز چطور خودشان را نزدیک می‌کنند. هنوز این مسائل وجود دارد بنابراین ما هیچ قضاوتـــی نداریم. با یک دید به‌همه نگاه می‌کنیم.

نقل قول

## صندوق درد دل

حاج آقا دعایی از همان روز نخست با همکاران‌شان در روزنامه اطلاعات رابطه نزدیکی داشتند و سعی‌شـــان بر این بود که شخصا در جریان همه مسائل روزنامه قرار بگیرند. پایان‌بخش صحبت‌هایشان در این سخنرانی نشانه همین نزدیکی است: به همه‌تان افتخار می‌کنم و به همه‌تان درود می‌فرستم و دیگر پرحرفی کردم و گستاخی کردم مرا ببخشید. به هرچیزی که شما بخواهید احترام می‌گذارم به شرطی که مطمئن باشم و در نظرسنجی‌های دقیقم به این نتیجه رسیده باشم که واقعاً شما راست می‌گویید. هیچ‌کس نباید از من فاصله‌ای داشته باشد. صندوقی را خواهیم گذاشت به فضل‌الهی هر کس نظری دارد، هر گزارشی دارد هر پیشنهادی دارد، هر انتقادی دارد و هر مطلبی دارد، بیندازد در آنجا اگر اینطور آزادگی را دارد و اعتماد دارد آن را امضا کند و اگر ندارد امضا نکند و بیندازد آنجا. من سعی می‌کنم که همه روزه یک فرصتی را در جمع شما قرار بگیرم. خودم نماز می‌خوانم و خیلی از شماها نماز می‌خوانید. اگر صلاح دیدید وقت نمازتان در مسجدتان، در جایی دیگر، در کنار ماشین چاپتان، در کنار ماشین کاغذبریتان و هر کجا گفتید جمع شویم و با هم نماز می‌خوانیم و این به این معنی نباشد که من پیش‌نماز باشم، نه. هر روز یکی از شما بایستید جلو و ما اقتدا می‌کنیم. نظام، نظام، توحیدی اســـت و همه مسلمان هستیم. من در آنجا، نامه‌ها را خودم می‌گیرم که مطمئن باشید خودم دریافت کردم. مسئله‌ای ممکن است پیش بیاید که بعضی در کارشان رعایت کنند، مسائلی داشته باشند یا هنوز جرأت آن را پیدا نکرده و باور نداشته باشند که واقعاً آزاد شده‌اند. نخواهند جلوی دیگری نامه را به من دهند و بگویید که آهان فلانی نامه داد. صندوقی را می‌گذاریم درش را قفل می‌کنیم کلیدش پیش شـــخص خودم می‌ماند، از صبح که بیایم چک می‌کنم و وقتی خواستم بروم نامه‌ها را برمی‌دارم.

بازخوانی سخنرانی پرشور حجت‌الاسلام سیدمحمود دعایی در جمع کارکنان روزنامه اطلاعات در سال ۱۳۵۹

# روزنامه‌ای با ثبات و ماندگار

بایگانی مطبوعات

حجت‌الاســـلام ســـید محمود دعایی از یـــاران صدیق امام خمینی(ره) بود. وی در پیش از انقلاب سابقه مبارزه با رژیم پهلوی را داشت و به همین دلیل در سال ۱۳۴۶ تحت تعقیب قرار گرفت و مخفیانه به عراق رفت. در آنجا هم دست از مبارزه برنداشت و مجری برنامه رادیویی نهضت روحانیت در ایران بود که در مخالفت با رژیم پهلوی پخش می‌شد. همین سابقه کار رسانه‌ای بعدها عاملی شد که سرپرستی روزنامه اطلاعات به او واگذار شود. مرحوم دعایی بعد از انقلاب، علاوه بر اینکه نماینده ۶ دوره ابتدایی مجلس شورای اسلامی تا سال ۱۳۸۳ بود، از سال ۱۳۵۹ تا ۱۵ خرداد ۱۴۰۱ که در گذشت، با حکم بنیانگذار انقلاب اسلامی، سرپرست موسسه اطلاعات بود. مرحوم دعایی چه در نقش سیاستمدار و چه در قامت شخصیتی مطبوعاتی و رسانه‌ای از افراط و تفریط حذر داشت؛ همانقدر که به موازین انقلابی باورمند بود، به انعطاف و احترام به عقاید متفاوت شهره بود. زمانی که سرپرستی روزنامه اطلاعات را بر عهده گرفت، کوشید قدیمی‌ترین روزنامه کشور را با منافع انقلاب اسلامی همسو کند و از سوی دیگر مراقب بود که در این راه حقی ناحق نشـــود و به حیثیت و اعتبار افراد ضربه نخورد. روزهای ۲۴ و ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۹ سخنرانی مرحوم دعایی در جمع کارگران، کارمندان، نویسندگان و خبرنگاران روزنامه به چاپ رسید که در این صفحه بخش‌هایی از سخنان شورانگیز او را آورده‌ایم. بازخوانی این سخنرانی تاریخی افقی را که مرحوم دعایی از آغاز فعالیتش در روزنامه اطلاعات برای این موسسه مطبوعاتی ترسیم کرده بود، به خوبی می‌نماید.

به پیشنهاد حجت‌الاسلام دعایی، سرپرست روزنامه اطلاعات و به دعوت شـــورای منتخـــب کارکنان موسسه اطلاعات و شـــرکت ایرانچاپ بعداز ظهر دیروز [روز ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۹] مجلس معارفه‌ای با ایشان که از سوی رهبر انقلاب و رئیس جمهوری وطن ما به مدیریت مؤسسه اطلاعات منصوب شده اســـت در تالار اجتماعات اطلاعات برپا گردید که در آن نویسندگان و خبرنگاران نشریات اطلاعات و کارگران، کارمندان مؤســـسه اطلاعات و شرکت ایرانچاپ حضور داشتند.

ابتدا آقای رضا تیمـــوری، نماینده کارگران و عضو شورای منتخب خیر مقدم گفت و درباره شخصیت و مبارزات حجت‌الاسلام دعایی مطالبی ایراد کرد و اظهار امیدواری نمود که انشاءالله ورود ایشان به مؤسسه با خیر و برکت همراه باشد.

تیموری در ســـخنان خود اضافه کـــرد تا دو هفته دیگر بیلان عملکرد شورای منتخب در گردهمایی کارکنان مؤسسه اطلاعات و شرکت ایران چاپ به اطلاع همه خواهد رسید و مژده داد که این گزارش و بیلان عملکرد با نوید اضافه حقوق همه کارکنان این مؤسسه همراه خواهد بود. آنگاه حجت‌الاسلام دعایی پشـــت تریبون قرار گرفت و پس از تشکر از خیر مقدم نماینده کارگران و با ذکر مقدمه‌ای گفت: برای من مایه شرف و سرافرازی است که در جمع تعداد زیادی از برادران شریف کارگر و سرمایه‌های فکری و قلمی این کشور قرار گرفته‌ام و این افتخار را کسب می‌کنم که با گستاخی تمام در حضورشان سخن بگویم. من هر که هستم و هرچه دارم از این جامعه دارم و عضو این جامعه هستم. ایرانی هستم، مسلمانم و با الهام از آرمان‌ها و روحیات همین ملت راهی را رفتم، سرنوشتی داشتم و هرچه بود امروزه این افتخار را به من می‌دهند که در خدمت خیلی از دوستان بسیار عزیز و ارزشمند تجارب خودم را عرضه کنم و در این محیط آموزشی قلم بزنم.

هرچه هست از خودتان است و از خود شما ایرانیان شـــریف، مبارز، پاک، نازنین بنابرایـــن به‌خودتان برمی‌گردد نسبت‌ها و تمجیدها... و امیدوارم که این قابلیت را داشته باشـــم بهتر و بیشتر از پیش الهام گیرم و تربیت شوم. قبل از هر چیز لزوماً می‌خواهیم با همدیگر آشنا شویم و سپس پاسخ به سؤالاتی که چه رسماً و چه ذهناً برای بسیاری از همکاران عزیز ما در گروه‌های مختلف مطرح است پرسش‌شان که برنامه ما چیست و چه دید و چه برداشتی داریم از آقایان، چرا آمده‌ایم اینجا و چکار می‌خواهیم بکنیم و الی آخر.... آنچه مسلم است ضرورتی اقتضا کرده که تحولی در یک رسانه گروهی این کشور صورت پذیرد. اگر زمینه نبود اگر نقصی وجود نمی‌داشت ایجاب نمی‌کرد فردی را بفرســـتند و به ایشان مسئولیتی بدهند. بنابراین مشـــکلاتی وجود داشـــته. ریشه این مشـــکلات چه بوده و چه عواملی در آن دست داشته‌اند گرچه اهمیت دارد باید خوب بررسی شود ولی برای اینکه آنچه را که از ما خواستند از آن عقب نیفتیم و در ســـاختن و پرداختن یک بنیاد انقلابی و فکری خطی را می‌کشـــیم از امروز، از این لحظه برای شـــناخت خودمان از همدیگر. شما و برادران بسیار ارزشمند، پرتجربه و دانشمندی هستید، در قسمت‌های مختلف، من شخصا هیچ‌کدامتان را بر دیگری ترجیح نمی‌دهم. روز گذشته اولین لحظه‌ای بود که من می‌آمدم. در این مؤسســـه قبلا هیچ‌گاه قدم به اینجا نگذاشته بودم. قبل از انقلاب کسی به ما راه نمی‌داد و بعد از انقلاب هم ضرورت اقتضا نکرد حتی من از کروکی داخل ساختمان اطلاعی نداشتم و نمی‌دانستم که کدام درش در اصلی است و چند طبقه دارد و هر طبقه‌ای چه بخشی دارد و کجا باید رفت. طبیعی است که ســـراغ مسئولینی را بگیرم که مدیریت اینجا را داشته‌اند رفتم سراغ او. عده‌ای آمدند با ادعای نمایندگی از طرف گروه‌های مختلف کارگری و فنی و تحریریه این مؤسسه. طبیعی است در برخورد اولیه آنها را به رسمیت می‌شناسیم. مدعی بودند نماینده هستند و عضو شـــورای مرکزی و با احترام با ایشان برخوردم که این یک مسئله طبیعی است اما به‌دلیل پایه طبقاتی بینش فکری که داریم لزوما وقتی که می‌خواهیم در یک مجمع وســـیع اینطوری گروهی را انتخاب کنم که اول به‌سراغ او بروم این وظیفه من است که شریف‌ترین، پرارج‌ترین و کارآمدترینشان را انتخاب کنم و آن طبقه رنجبر و زحمتکش کارگر این مؤسسه است و مصراً بخواهم که اول مرا ببرید به ســـراغ آنها: بـــازوی توانای این رنج‌کشیدگان هست که آنچه را که شما می‌گویید وابسته به آن هستید به‌وجود می‌آورد.

عرق پیشانی آنهاست که افتخار و شرف می‌دهد. در اینجا اصراری می‌شد تلویحا که خوب است اول به‌سراغ هیأت تحریریه بروم البته نمی‌خواهم به آن برادران جسارت کنم. خیر، اگر نقص است از بینش طبقاتی و فکری و عقیدتی من است. من خودم را یک پرولتر فکری می‌دانم و لزوما به آن برادر رنجبر و زحمتکـــش کارگرم احترام می‌گـــذارم. من اول می‌خواهم دست او را ببوسم و حتی رفتم سراغشان گفتم آمده‌ام برای اینکه دست‌تان را ببوسم. درست اســـت که باز بعضی از همین برادران وقتی مرا به پیش برادران و خواهران کارگر هدایت می‌کردند اول به یک پدیده خیلی ظریف و پیشرفته دقیق مرا راهنمایی کردند. بخش الکترونیک و کامپیوتری و من آن لحظه آخری که مواجه شدم با آن احساس گرم و صمیمی برادری که آمد با ناراحتی گفت چرا تو را نیاوردند توی انبار پیـــش مایی که هیچ‌کس تابه‌حـــال نزدمان نیامده من اظهار شرمســـاری و خجلت کردم و گفتم ای بـــرادر کارگر عزیز به‌خدا قسم نمی‌دانستم و راست گفتم ای کاش از اول مرا پیش تو هدایت کرده بودند و این افتخار را کسب کردم که نخستین ناهار را در این دستگاه و در این تشکیلات که از هر وزارتخانه‌ای در این کشور کمتر نیست در بین طبقات رنج کشـــیده مسئول انبار زیرین این تشـــکیلات صرف کردم. صحبت‌های زیادی شد در جلســـات معارفه‌ای که ما با همگی داشـــتیم. من در پاســـخ یک جمله‌ای که یکی از دوستان عضو شورا (ظاهرا شورای تحریریه) اظهار می‌کرد و از قدرت و عظمت تکنیکی این مؤسسه یاد می‌نمود یک پاسخ دادم. می‌خواست بگوید تو می‌دانی مسئول چه بخش عظیم و غنی از ذخایر این کشور هســـتی؟ عظیم‌ترین و پیشرفته‌ترین تأسیسات چاپ این کشور را می‌خواست بگوید و بلکه منطقه را. گفتم برادر من خوب یادم هســـت مؤســـسه اطلاعات مؤســـسه‌ای بود که وقتی شاه مخلوع جنایتکار خواسته بود برای تمجید و تشویق نوکر سابقش به اینجا قدم بگذارد. از اولین قسمت شروع و همه جا را بازدید کرده بود شاید بازدیدش یک ساعت دو ساعت طول کشیده بود و از آخرین قسمت که می‌خواست برود بیرون همین مؤسسه شـــماره مخصوص و فوق‌العاده‌ای به‌دســـتش داد که بازدید همان روزش را منعکس کرده بود. یعنی اینقدر ســـریع و اینقدر دقیق گفتـــم می‌دانم چه مؤسسه‌ای است که متأســـفانه در زمان شاه خائن سابق ثابت کرده که اگر بخواهد کار بکند می‌تواند و با این سرعت و با این ظرافت. حالا ببینم چه می‌کند حالا که شده مال مستضعفین مال خود کارگران حالا که شده مؤســـسه‌ای که یک طبقه فراری که به جرم مبارزه علیه امپریالیسم، صهیونیسم در این کشور سال‌ها آواره بود و به همت و برکت مبارزات شما برگشته و الان قدرت پیدا می‌کند. بیاید اینجا آیا همین تأسیسات عظیمی که شما از آن دم می‌زنید به رخ می‌کشید امروز چه نقشی دارد آیا ننگ نیست که این تشکیلات عریض و طویل این سرمایه غنی صرفـــا به‌دلیل تعویض یک تیتر دو ســـاعت عقب بیفتد؟ و درست مصادف با ورود اولین فردی که شما مدعی هستید که با نمایندگی از سوی رهبر انقلاب و به‌دستور رئیس جمهور آمده درست تصادفا با اولین روز ورود او این تشـــکیلات دقیق و این تشکیلات بسیار پیچیده و پیشرفته صرفاً به‌خاطر یک اشکال کوچکی دوساعت تأخیر بیفتد.

ما دقیق‌تر و ظریف‌تـــر از آن پدیده‌های تکنیکی و پیشرفته علمی در اینجا مغزها و بازوهایی داریم که آنها برای ما با ارزش است. اگر اینها نباشد، این بازوها نباشـــد این توانایی‌های فکری و عملی نباشد هر اندازه آن تأسیسات پیشرفته و پیچیده باشد کاری را از پیش نمی‌برد. آن پیر مردی که در این مؤسسه موی سرش را ســـفید کرده، خودش را به آخرین مراحل زندگی و عمرش رسانیده آن سرمایه است و اگر این پیرمرد که موی سفید آویزانش شرفش است و گواه شناسنامه سالیان زحمت و رنجش در آن است. باز روزهای اول و دوم ورود من زمزمه‌هایی می‌شد (اهمیت تیراژ) بنیاد مال مستضعفین است. خودکفاست اگر تیراژش بالا باشد درآمدش خوب است و کارگرها و کارمندان در رفاه خواهند بود و اگر تیراژ پایین باشد درآمد ما کم خواهد شد، مشکلات مادی خواهیم داشت و مشـــکل مادی که مطرح شود کارگر کم‌کاری می‌کند، اعتراض می‌کند این بزرگ‌ترین اهانت به کارگران است. مرگ بر ما اگر معتقد باشیم که کارگر شریف و با ایمان و مخلص و وطن‌پرست به خاطر شـــندرغاز کمی درآمدش کم‌کاری بکند و خفه باد آن حلقومـــی که ما را از این مسائل می‌ترساند. تیراژ برای چه؟ تیراژ برای اینکه ما ندای انقلابمان را به‌گوش مردم برسانیم. تیراژ برای اینکـــه ما به مردمـــان آگاهی بدهیم و الا اگر تیراژ می‌خواســـتیم همان ورق پاره‌های گذشته بود که با عرضه کردن بدن‌های نیمه‌عریان زنان هوس‌آلود پول جمع بکننـــد. این پول قابل کارگران ما را ندارد و ما نمی‌خواهیم اینطور باشد. ما نمی‌خواهیم در شرایطی که ضدانقلاب دنبال سوژه می‌گردد خوراک او را تأمین کنیم و از جیب او پول روزنامه را دربیاوریم و کارگرانمـــان را اداره کنیم. ما نمی‌خواهیم این کار را بکنیم. تیراژ ارزش دارد، اهمیت دارد اما هیچگاه تیراژ هدف نیست وسیله است. هدف آن چیزی اســـت که رهبرمان گفته. ببینید آنها چه خواسته‌اند از ما. مسلماً نارسایی‌هایی وجود داشـــته که فردی را مأمور کرده‌اند که بیاید اینجا در خدمت شما باشد. به او دستور داده‌اند که بیا این دستور بیش از دستورات گذشته نیست که یک نفر را بخواهند پستی بدهند سمتی بدهند و مقامی بدهند و او را حاکم بر دیگران بکنند و آقایی بالای سر دیگران بگذارند نه‌خیر اینطور نیست. یک نفر خادم، یک نفر صمیمی یک نفر فداکار باگذشت، یک نفر که تحت‌تأثیر هیچ شانتاژ قرار نگیرد، یک نفر که در عمرش ثابت کرده باشـــد که دنبال پول و مقام و این وسایل نباشـــد، یک نفر که افتخارش این باشـــد که خادم کارگران مؤسسه‌ای باشد او را بفرستند. می‌فرســـتند که چه کار بکند. می‌دانید حتما حکم رئیس‌جمهورتان را و حکم امام‌مان را. در این زمینه خوانده‌اید. این مربوط به‌خودتان بوده کسی را مأموریت داده‌اند که بیاید در کنارتان کار بکند. در پیام امام نکته‌ای که اهمیت داشـــت این بود که به کمک و یاری کارمندان و کارگران متعهد آن مؤسسه بنابراین، هدف داریم. این قدر برادران و یاران خبرنگار دیگر رسانه‌های گروهی باسماجت نپرسند خط‌تان چیست، برنامه‌تان چیست؟ این‌چه لجاجتی است؟ کجای آن ابهام دارد؟ مگر ما کوریم که ببینیم امام و پیشوا و رهبرمان چه گفته و به چه خاطر کسی را فرستاده. این دیگر یعنی چه که خط مشی شما چیســـت؟ مگر ما هدفی جز جمهوری اسلامی نه شرقی و نه غربی‌بودن داریم. مگر در این کشور جز خط پیروی از امام، معقول است؟ کجای این کار ابهام دارد؟

و اما بر گردم به نکته اولی که به آن اشاره کردم که ما یک خطی را کشیدیم. یک خط سبز و قرمز. قرمز برای گذشـــته‌ها، نگهبان ضعف‌های گذشته شما نمی‌شویم که در گذشته چه کردید، چه تملق گفتید، چه تمجید کردید و چه رسوایی‌هایی بر شما حاکم بوده. ما گذشته را فراموش می‌کنیم ما خودمان را الان از شما می‌دانیم. شما ســـرمایه‌های ارزشمند فکری و عملی و قلمی این کشـــور هستید و به‌شما افتخار می‌کنیم و می‌گوییم هراندازه که گذشته تباه و سیاه باشد همه کس اینطور نبوده است درست است کارگری که سی سال کار کرده موی سرش را آویزان و سفید کرده، سی‌سال رنج کشیده تا قبل از انقلاب هیچ مشکل و مسئله‌ای برای رژیم گذشته به‌وجود نیاورده، یقینا او هم می‌تواند الان با ایمان و اخلاص و صمیمیت بیشتری الان که مسئله به وجود نیاورده الان هم درک داشته باشد لمس بکند که ما در چه شرایطی هستیم در چه بحران و چه کورانی هستیم. یک اطمینان به شما بدهم. آنطور که احساس کردم برادران و خواهران همکار عزیز من از مدیریت قبل از من رضایت دارند. آقای پورکاشف.

البته آنچه را که من یکی از دو روز احســـاس کردم نمی‌تواند نظر واقعی باشـــد. ما به یـــاری خدا در زمینه‌های مختلف نظرســـنجی خواهیم کرد چه در زمینه شورایی که وجود دارد افرادی هستند که خودشان را نماینده شوراها می‌دانند و مادام که ما در نظرسنجی خود به یک نتیجه‌گیری نرسیدیم به آنها افتخار می‌کنیم و احترام می‌گذاریم. همچنین از مدیریت آقای پورکاشف. من به‌شما به‌عنوان یک خادم به‌عنوان یک همکار صمیمی که مسئولیتی دارد و در ارتباط با رهبری و ریاست‌جمهوری است به شـــما اطمینان می‌دهم که از نظر حقوق و مزایا مسئله قدرشناســـی از رنج و تعب و زحمت یدی و فکری شما هیچ‌گونه مشـــکل و نارسایی به‌وجود نیاید. همچنان که تا به الان علی‌رغم مشـــکلات زیادی که در این کشور وجود دارد شما تا حد نسبتا قابل توجهی در رفاه و آسایش بودید البته در قبال کار خوبی که عرضه کردید و وفاداری که به مدیرتان داشتید. همچنان که تا به الان از نظر ما مسئله‌ای نداشتید در آینده نیز مسئله‌ای نخواهید داشت. این را من تضمین می‌کنم هیچ‌گاه به این فکر نباشید که اگر یک روز به تلاش و به دسیسه و توطئه ضدانقلاب مطلب نامناسبی در روزنامه رسوخ کرد و ما مجبور شدیم یک شماره روزنامه را توقیف کردیم تا ثمره رنج رنجبران و زحمتکشان و مستضعفین‌مان را به نفع ضدانقلاب در این کشور هدر ندهیم و یا حتی اگر ما مجبور شدیم یک ماه انتشار روزنامه را در این مؤســـسه توقیف کنیم این کار را می‌کنیم تا اینکه خوب پاکسازی کنیم محیط را اما مطمئن باشید برادران کارگر عزیز یک شـــاهی از حقوق و مزایا و حتی فوق‌العاده شما که در ماه قبل می‌گرفتید از شما کم نشود. شما غم و غصه تیراژ را نخورید و آن کسانی که خدای ناکرده خدای ناکرده فکر می‌کنند که اگر با یک نوع کـــم‌کاری و رذالت‌هایی یکی دو روز انتشـــار روزنامه را ساعاتی به تأخیر بیندازند تا اینکه در بعضی از شهرستان‌ها تیراژ پایین‌تر بیاید و کمتر عرضه داشته باشیم اینها بدانند این مؤسسه یا در خدمت مستضعفین خواهد بود و یا ابدا به نفع هیچ‌کس ادامـــه نخواهد داد. یعنـــی یا در خدمت انقلاب و یا توقیف و نداشتن اطلاعات.

**ما دقیق‌تر و ظریف‌تر از آن پدیده‌های تکنیکی و پیشرفته علمی در اینجا مغزها و بازوهایی داریم که آنها برای ما با ارزش است. اگر اینها نباشد، این بازوها نباشد این توانایی‌های فکری و عملی نباشد هر اندازه آن تأسیسات پیشرفته و پیچیده باشد کاری را از پیش نمی‌برد**

یادداشت

سعید مروتی؛ روزنامه‌نگار

## بار دیگر روزنامه‌ای که دوست می‌داشتیم

دهه ۶۰ معمولاً وقتی عصر به دکه ســـر می‌زدم تا مجله فیلم، اطلاعات هفتگی، ســـروش، جوانان و کلا هـــر مجله‌ای که می‌شـــد خواند(و آن موقع روز روی دکه موجود بـــود) را بخرم، با صفـــی مواجه می‌شدم که آن کنار، به خط ایستاده بودند تا کیهان و اطلاعات از راه برسد. اینکه سی‌وچندسال پیش ملت برای خریدن روزنامه صف می‌ایستادند، احتمالا برای نسل امروز که اساسا با خریدن روزنامه بیگانه است، غریب به‌نظر می‌رسد.

در سال‌های جنگ، تیراژ مطبوعات به‌دلیل محدودیت در بازار کاغذ پایین آمده بود ولی روزنامه‌ها همچنان پرخواننده بودند. به‌خصوص دو روزنامه چاپ عصر که از راه نرسیده تمام می‌شدند. آن سال‌ها کیهان و اطلاعات هر دو پرخواننده بودند.

آن ســـال‌ها به همراه مجله، گاهی روزنامه هـــم می‌خریدم و بیشـــتر هم اطلاعات را، چون کیهان پرمخاطب‌تر بود و زودتر تمام می‌شد. با خیلی از نام‌های مهم عرصه فرهنگ و ادب برای نخســـتین بار در روزنامه اطلاعات آشنا شـــدم؛ روزنامه‌ای که خواندنش چند ســـاعتی وقت می‌گرفت؛ با آن قطع بزرگ و آن همه مطلب و گزارش و پاورقی. خیلی زود شیفته ضمیمه‌های اطلاعات شدم و به‌خاطر سفرنامه‌ها و پاورقی‌هایش، (از بهشت شداد تا خاطرات خروشچف و...) خریدنش شد عادت روزانه.

در محل می‌دیدم که اطلاعات بیشتر دست سن و سال‌دارهاست و متوجه نمی‌شدم که علتش چیست. سال‌ها گذشت تا متوجه شوم برای خواننده پیگیر، جز مطلب، لحن هم مهم است. تیتر

هیجان‌انگیز و مطلب تند و تیزی را در اطلاعات به یاد نمی‌آورم، درســـت برعکس کیهان که انگار حتی صفحه‌آرایی و چیدمان مطالبش هم همخوان با لحنش یک نوع تیزی به همراه داشت، روزنامه اطلاعات با لحن خونسردش انگار خواننده را به آرامش دعوت می‌کرد؛ روزنامه‌ای که مطلب سینمایی تقریباً نداشت و صفحه ورزشی‌اش هم برای من که خواننده تقریباً همه نشریات ورزشـــی بودم، زیادی معمولی بود. در این مـــورد آخر صفحه ورزشی کیهان به روزتر و جذاب‌تر بود.

با این همه، اطلاعـــات عطری به همراه داشـــت که دلپذیرش می‌کرد. به‌خصوص ستون «۴۰ ســـال پیش در چنین روزی» که همیشـــه خواندنی بود؛ مثل «دو کلمه حرف حساب» گل آقا که در عصر جدیت، لبخندی بر لب می‌آورد. محمود دعایی، مدیر اطلاعات، پاسدار سنت بود و تحفظ از سنت روزنامه‌نگاری اطلاعات را وظیفه خود می‌دانست. سال‌ها گذشت روزنامه‌های دیگر به میدان آمدند و روزگار دیگری شد اما اطلاعات در همان حال و هوای خودش ماند و آگاهانه به روز نشد.

سال ۷۷ به دعوت دوستی قرار شـــد به تحریریه اطلاعات بروم. ۳روزی هم رفتم. آن موقع فیلم «مرد عوضی» روی پرده آمده و رکورد گیشه را شکسته بود، متنی درباره‌اش نوشتم.

عکس‌های فیلم را هـــم از هفته نامه مهر کـــه در آن همکاری پاره‌وقت داشتم، به امانت گرفتم. مطلب را که با عکس‌ها تحویل دادم با این پاسخ مواجه شدم: «ما در اطلاعات از این جور مطالب چاپ نمی‌کنیم.» پاســـخ منطقی‌ای هم بود. چند سالی بود که اطلاعات نمی‌خواندم و یادم رفته بود جای نوشتن درباره فیلمی جنجالی هر جا باشد اطلاعات نیست. هر چه بود این شد نقطه پایان حضور کوتاهم در اطلاعات که تازه هم به ساختمان تازه‌اش نقل‌مکان کرده بود. در عصر روزنامه‌هـــای جنجالی، اطلاعات روزنامه‌ای نبود که آدرنالین خونت را بالا ببرد.

در ســـتون اخبـــار فرهنگی‌اش بیشـــتر خبرهـــای مربوط به معرق‌کاری و خوشنویسی کار می‌شد و حتی یادداشت‌هایش هم در مقایسه با روزنامه‌های تند آن روزگار، زیادی پیرمردی و دست به عصا بود. درحالی که در اوایل دهه ۷۰ مقالات جریان‌ســـازی در اطلاعات منتشر می‌شـــد. هرچه بود این روزنامه قدیمی به سلیقه مدیرش علاقه‌ای به همراهی با شرایط روز نشان نمی‌داد. آن‌قدر که خبر واقعه ۱۸ تیر ۷۸ را نه در صفحه اول که حتی در صفحات داخلی‌اش هم منتشر نکرد. اگر اشتباه نکنم تیتر یک اطلاعات در فردای ۱۸ تیر، چیـــزی در مایه‌های افتتاح یکی از فازهای پارس‌جنوبی بود. همان موقع‌ها شایع شد که آقای دعایی گفته «خوانندگان روزنامه ما سن و ســـال‌دار هستند و انتشار مطالب استرس‌زا برایشان خوب نیست.» اطلاعات همین بود و همین ماند و البته همیشه پایگاه بخشی از جامعه فرهنگی کشور بود که بقیه رسانه‌ها فضای زیادی در اختیارشان نمی‌گذاشتند. حالا که محمود دعایی از دنیا رفته، کنار انبوه تسلیت‌ها و ذکر خاطرات همراه با اندوه و تاثر، عده‌ای هـــم زبان به نقد روزنامه اطلاعات گشوده‌اند. در این نقدها اغلب به موضوعاتی اشاره شده که به گمانم مرحوم دعایی به آنها واقف بود ولی اعتقاد راسخ‌اش به حفظ سنت اطلاعات باعث می‌شـــد بی‌توجه به کنایه‌ها راه خود را برود؛ همان مســـیر همیشگی که در کمال خونسردی و آرامش طی می‌شد. نتیجه‌اش روزنامه‌ای بود که خیلی وقت‌ها خواندنی‌ترین صفحه‌اش، صفحه آگهی‌های ترحیمش بود. نکته کلیدی اطلاعات اما این بود که هرگز خوانندگانش را غافلگیر نکرد. حفظ لحن اطلاعات در طول ۴دهه بزرگ‌ترین دستاورد مرحوم دعایی بود. روحش شاد!